



تور مردم، بنگاه در خیابانهای تهران - تابستان ۱۳۶۰

## گروهک منافقین با همزیستی متجاوزان بعثی برای همیشه لکه ننگ تاریخ ایران باقی ماند

# خائن درجه یک!

با آغاز تجاوز رژیم بعث عراق در آخرین روز تابستان ۱۳۵۹ فضای سیاسی کشور نیز همچون فضای جامعه دستخوش تغییر و تحول شد؛ اغلب گروه‌ها و جریان‌های سیاسی بلافاصله تجاوز صدام را مورد نکوهش قرار داده، اقدام به صدور بیانیه کرده و برای حضور در جبهه‌های جنگ اعلام آمادگی کردند اما رفته‌رفته در روند جنگ تغییر موضع دادند و در جبهه مقابل جمهوری اسلامی ایران قرار گرفتند.

مهم‌ترین گروهی که عملکرد مرموزی در دوران دفاع مقدس داشت سازمان مجاهدین خلق (منافقین) بود. این سازمان نه تنها تا پایان جنگ در موضع خود باقی نماند بلکه نیروهای خود را به جبهه دشمن بعثی منتقل کرده و علناً در مقابل هموطنان ایرانی خود صف‌آرایی کرد. مضاف بر آن، منافقین در حالی که ایران درگیر جنگ با دشمن خارجی بود، با ترور سران نظام و دامن زدن به ناامنی‌های داخلی بزرگ‌ترین خیانت را به مردم ایران روا داشتند.

اما این همه سیاست‌های خبیثانه منافقین نبود. به‌منظور تحلیل دقیق عملکرد سازمان منافقین در طول جنگ ۸ ساله رژیم بعث علیه ایران به سراغ یکی از اعضای جداشده سازمان مجاهدین خلق رقیب که بیش از دو دهه سابقه همکاری با سازمان در کارنامه‌اش دیده می‌شود. ابراهیم خداینده به گفته خودش از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۸۲ عضو سازمان مجاهدین خلق بوده در پاسخ به این سؤال که چگونه جذب سازمان شد، می‌گوید: «از سال ۱۳۵۹ جذب سازمان مجاهدین خلق شدم و به‌مدت ۲۳ سال تا سال ۱۳۸۲ درون سازمان بودم. عمدتاً در بخش روابط بین‌المللی این سازمان بوده و البته مقاطعی هم در عراق بودم و در بیش از ۲۰ کشور مأموریت‌هایی را برای سازمان اجرا کردم که آخرین مأموریتم در سال ۱۳۸۲ در سوریه بود که آنجا دستگیر شدم و بعد به ایران منتقل شدم.»

وی که اطلاعات ذقیقت و خطرات ناگفته‌ای از حضور دو دهه‌ای خود در سازمان و جلسات سری و محرمانه با شخص مسعود رجوی دارد، در یک گفت‌وگو بسیاری از این اطلاعات را ارائه داد.

با ابراهیم خداینده درباره مسائل مهمی همچون سیاست‌های منافقین در طول ۸ سال جنگ تحمیلی، روابط سازمان با رژیم بعث عراق قبل از آغاز جنگ، فعالیت‌های رجوی به نفع صدام، عملیات‌های نظامی سازمان، عملیات فروغ جاویدان یا همان مرصاد و... صحبت کردیم. خداینده نکات قابل توجهی را برای نخستین بار در این گفت‌وگو عنوان کرده که مشروح آن را در ادامه می‌خوانید.



بسم‌الله الرحمن الرحیم. برای شروع بحث به‌عنوان واکوی هرچه بیشتر نقش سازمان مجاهدین خلق در دوران جنگ تحمیلی، چه تحلیلی از سیاست‌های کلی و خط مشی سازمان در آن دوران دارید؟

خداینده: اگر یک مقدار به عقب برگردیم، در ۲۵ بهمن ۵۷ فاصله ۳ روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، سازمان مجاهدین خلق نمایندگان را به سفارت شوروی سابق فرستاد و درخواست کمک و سلاح کرد. حتی روس‌ها تعجب کردند و گفتند شما که انقلابتان پیروز شده و منافقین در جواب گفتند «نه انقلاب اصلی هنوز مانده و این انقلاب اصلی نیست»

که بعد به جریان دستگیری سعادت رسید. بعدها هم معمولاً رجوی در حرف‌هایش کدهایی می‌داد که وقتی راجع به آن فکر می‌کنم می‌بینم که خیلی چیزها را به‌صورت کد بیان می‌کرد. از جمله اینکه رجوی در یک نشست در عراق مطرح کرد که ما در ایران برای کسب قدرت به حمایت یک ابرقدرت نیاز داریم.

سازمان به دنبال این بود که به وسیله هر قدرت خارجی بتواند قدرت را در ایران به‌دست بیاورد. اولین ارتباط سازمان با عراق غیر از آن جریان هواپیمارسانی به قبل از جنگ ایران و عراق برمی‌گردد. وقتی صدام سقوط کرد یک نوار که تمام دیدارهای نمایندگان بعثی با مجاهدین خلق بود بیرون آمد که اینها در کتابی با عنوان «خواب‌گردها» توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی به چاپ رسید. اگر به این فیلم‌ها نگاه کنید می‌بینید که متلاً عنوان می‌شود فخرالدین حجازی در انتخابات مجلس نفر اول شد. این معلوم است که به سال ۵۸ برمی‌گردد. نکته مهم که در این ملاقات‌ها می‌بینید آن‌است که مشوق صدام حسین برای حمله به ایران منافقین هستند. یعنی منافقین، ایران را خیلی ضعیف و خود را قوی و مسلط نشان می‌دهند.

بعداً فهمیدیم که رجوی قبل از سفرش به پاریس در سال ۱۳۶۰، دو بار به‌صورت مخفیانه به پاریس سفر داشته و از طریق مقامات فرانسوی با مقامات عراقی ارتباط گرفته و طی یک هماهنگی قرار بود که یعنی‌ها از خارج و منافقین از داخل شروع کنند. خود رجوی هم در صحبت‌هایش می‌گفت که با واسطه‌گری فرانسه به آنجا رفته‌است. بعد که آمد تحلیل می‌کرد که جمهوری اسلامی ۶ ماه یا یک سال دیگر ساقط می‌شود. اصلاً قیام مسلحانه مجاهدین که در سال ۶۰ شروع شد با تأخیر اتفاق افتاد چون قرار بود زودتر انجام بگیرد و هم‌زمان با حمله صدام باشد.

موقعی که در سال ۵۹ جنگ شروع شد من مسئول انجمن دانشجویان مسلمان انگلستان هواداران مجاهدین خلق بودم. تازه هم عضو

وقتی من آمدم ایران، مرحوم پدرم می‌گفت من هر چیزی را راجع به سازمان می‌پذیرم، هر کاری که کرده‌اند؛ حتی ترورها را؛ ولی یک چیزی که در دنیا منطقی هیچ کس نمی‌پذیرد همکاری با دشمن متجاوز است. این ربطی به دین ندارد، در منطق هر کشوری خیانت حساب می‌شود. بعداً من فهمیدم در انگلستان و برخی کشورهای اروپایی که مجازات اعدام وجود ندارد یک استثنا هست و آن هم همکاری با دشمن در حال جنگ است که اینجا یک استثنا وجود دارد و حکم اعدام است. پدرم می‌گفت که من نمی‌دانم شما با چه منطقی رفتید و این کار را انجام داده‌اید؟ من گفتم اینقدر قدرت فریب رجوی بالا بود که همه فکر می‌کردند یک کار میهنی و اسلامی انجام می‌دهند تا جایی که دشمن‌تر از جمهوری اسلامی در دنیا وجود ندارد

این سازمان شده بودم چون پیش از آن در انجمن اسلامی فعالیت می‌کردم. وقتی جنگ شروع شد ما تظاهراتی را علیه رژیم بعث عراق اعلام کردیم. اتفاقاً تمام ایرانی‌های انگلستان از هر گروهی که بودند استقبال کردند. چهار هزار نفر در پارکین جمع شدند و تظاهرات خیلی خوبی انجام دادند و انعکاس خیلی زیادی هم داشت. ما فکر می‌کردیم که کار خیلی خوبی کردیم. شب که با تهران تماس گرفتیم از سوی سازمان مورد توبیخ قرار گرفتیم که چرا این کار را انجام داده‌اید؟ چرا اجازه نگره‌تیم؟ ما تازه به سازمان آمده بودیم و نمی‌دانستیم که آب هم می‌خوریم باید اجازه بگیریم ولی منطقی کار ما کار درستی بود. حتی می‌خواستند ما را منحل کنند در صورتی که ما کار بدی نکرده بودیم.

ما علیه دشمنی که به ایران حمله کرده بود تظاهرات برپا کردیم. حتی مسئول ما در تهران می‌گفت به ما گفتند که از تهران خط داده شده است. بعداً وقتی به اینها رسیدگی می‌کردند مشخص می‌شد که جایی از اینها طلبکاری می‌کردند که چرا مثلاً دستگاه شما چنین تظاهراتی را انجام داده‌است؟ در آن تظاهرات درگیری کوچکی هم با یعنی‌ها صورت گرفت که به تظاهرات حمله کردند. خلاصه اینکه سازمان از ابتدا خط همکاری با عراق را داشت ولی در سال ۶۵ با کنار گذاشتن بنی‌صدر توسط رجوی، سازمان به زنده جنگ تبدیل شد و هدفش هم فقط قدرت بود. علت کنار گذاشتن بنی‌صدر از شورا این بود که رجوی گفت ما می‌خواهیم به عراق برویم. بنی‌صدر هم دید که روزگاری در این طرف فرمانده کل قوا بوده باید برود آن طرف و

روبه‌رو باشد این دیگر خیلی زشت بود. یکی از گروه‌های ذهنی که درباره سازمان هیچ وقت باز نمی‌شود، همین پیوستن علنی رجوی به صدام بود. افکار عمومی چه واکنشی در این زمینه داشت؟

خداینده: خاطره‌ای در این رابطه داریم؛ وقتی من آمدم ایران، مرحوم پدرم می‌گفت من هر چیزی را راجع به سازمان می‌پذیرم، حتی ترورها را؛ ولی یک چیزی که در دنیا منطقی هیچ کس نمی‌پذیرد همکاری با دشمن متجاوز است. این ربطی به دین ندارد، در منطق هر کشوری خیانت حساب می‌شود. بعداً من فهمیدم در انگلستان و برخی کشورهای اروپایی که مجازات اعدام وجود ندارد یک استثنا هست و آن هم همکاری با دشمن در حال جنگ است که اینجا یک استثنا وجود دارد و حکم اعدام است. پدرم می‌گفت که من نمی‌دانم شما با چه منطقی رفتید و این کار را انجام داده‌اید؟ من گفتم اینقدر قدرت فریب رجوی بالا بود که همه فکر می‌کردند یک کار میهنی و اسلامی انجام می‌دهند تا جایی که دشمن‌تر از جمهوری اسلامی در دنیا وجود ندارد.

نسل جوان شاید از دهه ۶۰ فقط ترورهای منافقین و عملیات مرصاد در تابستان ۶۷ را شنیده باشد. منافقین در آن دوران که مصادف با دوران جنگ تحمیلی بود چه فعالیت‌هایی را برای رژیم بعثی صدام انجام می‌دادند؟

خداینده: سازمان از قبل شروع جنگ در بغداد دفتر داشت و فعالیت می‌کرد. رادیو



ابراهیم خداینده

و خود تلویزیون عراق در روز آنتن در اختیار افراد را جمع می‌کرد که مثلاً موشک به تهران زده شده و ما نگران خانواده‌های شما هستیم. این خیلی عجیب بود. سازمان می‌گفت شما با خانواده‌ها تماس بگیرید تا حال آنها را جویا شوید که آیا سالم هستند؟ موشک کجا خورده

یک عده از این نیروها که سازمان توانسته بود جذب کند خودشان قبلاً در ارتش بودند که هم تجربه و هم یکسری اطلاعات داشتند. مثلاً نحوه کدگذاری و نحوه شنود را مسلط بودند خصوصاً در رابطه با ارتش می‌توانستند خیلی از اطلاعات را به دست بیاورند.

در طول دوران جنگ که من هم در عراق بودم این را می‌دانم که سازمان در سرتاسر مرز پایگاه‌های خودش داشت مثلاً یکی از پایگاه‌های شنود در نزدیکی خاتقین بود. یک اتاقی را در آن گردان به منافقین داده بودند که آنها با یونیفرم‌های بعثی می‌آمدند. یعنی خود سربازان آن پادگان نمی‌دانستند که اینها ایرانی هستند. با ماشین‌های عراقی به آنجا رفت‌وآمد می‌کردند و حتی خود افسرهای پادگان خبر نداشتند که در آن اتاق چه اتفاقی می‌افتد؟

آنتن‌های بلندی داشتند و تمام مکالمات سپاه و ارتش و نیروی انتظامی را ضبط، پردازش و از آن اطلاعات خارج می‌کردند. چون به زبان فارسی مسلط بودند رمزگشایی می‌کردند و این اطلاعات را به‌صورت بولتن تدوین کرده و در اختیار بعثی‌ها قرار می‌دادند.

یک نمونه‌ای که من خودم در جریانش بودم این بود که یعنی‌ها موشک‌هایی داشتند که تا تهران می‌آمد و تهران را می‌زد. در صورتی که

ایران موشکی نداشت تا بغداد را بزند. سازمان افراد را جمع می‌کرد که مثلاً موشک به تهران زده شده و ما نگران خانواده‌های شما هستیم. این خیلی عجیب بود. سازمان می‌گفت شما با خانواده‌ها تماس بگیرید تا حال آنها را جویا شوید که آیا سالم هستند؟ موشک کجا خورده چه شده؟ بعد این تماس‌ها را از طریق دستگاه‌هایی که به آنها دهنده می‌گفتند یعنی ارتباط با آلمان می‌گرفتند و آن شخصی که در تهران گوشی را برمی‌داشت فکر می‌کرد که از آلمان تماس گرفته شده است و شماره آلمان می‌افتاد. می‌گفت که من دارم از آلمان تماس می‌گیرم و شنیدم که موشک از عراق خورده و شما خوبید؟... آنها هم جواب می‌دادند که ما خوبیم و موشک فلان جا خورده و این اطلاعات را مجانی در اختیار صدام می‌گذاشتند که دفعه بعد خواستند بزنند به چه شکل هدف‌گیری کنند و در این جریان خود تماس‌گیرنده و خانواده طرف خبر نداشتند که اطلاعات به این شکل منتقل می‌شود.

هنوز هم این روش جمع‌آوری اطلاعات توسط سازمان ادامه دارد و الان سازمان هزار نفر را در تیرانا پای کامپیوتر نشانداده و اینها از طریق شبکه‌های اجتماعی با فضای ایران ارتباط می‌گیرند. مثلاً کدام تحریم بیشتر اثر گذاشت؟ الان شرایط اقتصادی به چه شکل است و تحریم‌ها به چه شکل فشار آورده است؟ و اینکه مردم خسته شدند یا نه؟ این اطلاعات را می‌گیرند در اختیار امریکا قرار می‌دهند. قبلاً از طریق تلفن و تخلیه تلفنی بود حالا از طریق اینترنت و از طرق مختلف حتی از طریق